



تاریخ تمدن جهان

استاد همایون

جلسه دوم دوره آموزشی مهدویت و تمدن نوین اسلامی 95/1/26

تبیین نظری تمدن

موضوع جلسه، بحث نظری در تبیین موضوع تمدن بر اساس قسمت نظری است که باید تمرکزی بر تمدن غرب نیز داشته باشیم.

وقتی گفته می‌شود تمدن، که امروزه برای همه ما مهم شده است زیرا ما در آستانه مقدمه تمدن سازی هستیم و احساس می‌کنیم در حال انجام کاری هستیم که چندین بار در تاریخ اتفاق افتاده است. کاری که زمانی یونانی‌ها انجام دادند. زمانی مسلمانان صدر اسلام انجام دادند و زمانی اروپاییان در دل تمدن غرب و جریان رنسانس این کار را انجام دادند.

اینکه اگر می‌خواهیم تمدن بسازیم چه نوع تمدنی خواهیم ساخت و چگونه آن را درست خواهیم کرد بسته به این است که تلقی ما از تمدن چیست و تمدن را چه تعریف می‌کنیم و اصلاً تمدن قرار است درست کنیم که چه بشود. چه کاری با این تمدن انجام خواهد گرفت و آیا شبیه کاری است که غربی‌ها و ... انجام داده‌اند؟

تمدن

واژه تمدن یک واژه مدرن است، یعنی پسینی ساخته شده و اسم گذاشته شده است. روزی اروپایی‌ها در دل سرزمین‌های اروپایی کاری انجام دادند. کسانی که متوجه بودند و کارها را رصد می‌کردند متوجه شدند که اتفاقاتی در حال رخ دادن است. متوجه شدند که در علم، هنر، ادبیات، تکنولوژی، علوم و ... تحولی در حال رخ دادن است که همگی با هم دارای مبانی یکسانی هستند و بروز و ظهورهایی دارند که همگی با هم یک نقشه منسجم است. در نتیجه نام این تحول را تمدن (civilization) گذاشتند. البته عده‌ی دیگری نام Culture را انتخاب کردند و دعوایی سر این موضوع ایجاد شد که نام این اتفاق چه می‌تواند باشد که تا به حال هم ادامه دارد.

سپس گفته شد که اینکار بدون ریشه نمی‌تواند باشد و با تحقیق در تاریخ مشابهاتی از این اتفاق را پیدا کردند. اتفاقات مشابهی که در حدود 2500 سال پیش در یونان اتفاق افتاده بود را تمدن نامیدند و کارهای خود را به ریشه‌های موجود در یونان پیوند زدند.

همچنان چنین اتفاق و تحول جدی در قرون چهار و پنج هجری قمری در سرزمین‌های اسلامی رخ داده بود، به همین دلیل برخی از مسلمانان که اخیراً در حال یافتن هویت خود بودند گفتند که مگر ما از غرب چه کم داریم؟ و بر این اساس اتفاقی که در قرن چهار و پنج قمری رخ داده بود را تمدن نامیدند با نام عربی «حضارة» که همان «civilization» است.

بعد از این هم، هانتینگتون هفت و یا هشت منطقه‌ی جغرافیایی را به نام جنگ و منازعه تمدن‌ها نامید و گفت که این چند منطقه همه تمدن هستند. مثلاً اتفاقاتی که در چین رخ داده است تمدنی به نام کنفوسیوس بوده است. اتفاقاتی که در شوروی رخ داده است و اینکه هفتاد سال بوده است، تمدن بوده است، همچنین آفریقا هم دارای تمدن است و ...

در نهایت گفت که این 7، 8 تمدن که وجود دارند در آینده دچار درگیری خواهند شد و مشکل جدی به وسیله تمدن‌های کنفوسیوسی و اسلامی است که مسئله اصلی تمدن اسلامی است و باید از آن احساس خطر کرد، که در نهایت اتفاقاتی که در چند دهه اخیر رخ داده است نشئت گرفته از این موضوع است که مسلمانان می‌خواهند دنیا را بگیرند و ما باید به صورتی جلوی آن‌ها را بگیریم. اینها می‌شود تمدن!!

تمدن اسلامی

اما اگر صمیمانه بخواهیم به این موضوع نگاه کنیم متوجه می‌شویم که ابتدا این اتفاقات رخ داده است و سپس آن‌ها را نامگذاری کرده اند. ظاهراً هیچ مبنای نظری هم نداشته است، ولی اگر بخواهیم داخل اسلام برای تمدن یک الگو و مبنا بسازیم، **مبانی عمیق عقیدتی** داریم و باید اینها داخل تمدن وجود داشته باشد. کما اینکه اتفاقاتی که در غرب هم رخ داد بدون مبانی نظری نبوده است.

واقعیت این است که ما قرار است در زمین به نحوی زندگی کنیم که این زندگی زمینی شرایطی را فراهم آورد که ما را بالا ببرد و وارد عالم برزخ شویم و از آنجا وارد عالم قیامت شویم و وارد بهشت شویم و ... یعنی همان مسیری که از آن با آیه « **إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** » یاد می‌شود، اتفاق بیفتد. یکی از مهمترین چیزهایی که باید اتفاق بیفتد تا این شرایط در زمین فراهم شود، یک حکومت جهانی گسترده‌ای به سرپرستی امام معصوم است که باید شکل بگیرد و وقتی این حکومت، حکومت مبتنی بر عدل امام معصوم ایجاد شد و شرایط جهانی کاملاً فراهم شد و گستره‌ی زمین شد، انسان‌ها در این حکومت رشد می‌کنند و این آن چیزی است که ما از آن به قیام و ظهور و حکومت امام زمان تعبیر می‌کنیم. یعنی اینها فقط یک اتفاق نیستند که در زمین قرار است اتفاق بیفتد که بعد بگوییم ما تا به حال مشکلاتی برای زندگی داشته‌ایم که حال امام باید بیاید و این مشکلات را رفع کند و تمامی این داستان (از لحاظ نظری و نه تاریخی) ممکن است استمرار داشته باشد که به صورت ناگهانی قیامت قرار است اتفاق بیفتد و ستارگان از بین روند و ... خیر، این حکومت است که زمینه رشد انسان را فراهم می‌کند و آن چیزی که ما به قیامت تعبیر می‌کنیم رشد ما است که بالا می‌رود و حقایق را می‌بیند که تا به حال نمی‌دیده است. (بسا اینکه این حقایق اکنون هم وجود دارند. پس قرار است حکومت بیاید و این انکشاف را برای انسان آشکار کند.)

ملک مهدوی

شما می‌بینید که بعد از حکومت امام زمان که جلو می‌رویم « **وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا** » یعنی هرچه که جلو می‌رویم مُلک می‌بینیم. (حکومت امام زمان را به تعبیر قرآن مُلک می‌نامیم.) قرار است مُلکی ایجاد شود که هدف آن این است که مُلک عظیم خداوند را به نمایش بگذارد، مُلکی که انتها ندارد. یعنی این ملک باید قدری رشد کند تا به جایی

برسد که خداوند می‌فرماید: « لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ ». یعنی جایی که هیچ کس نیست به جز خداوند و معصومین. در آن مقام و جایگاه مُلک، دیگر برای خداست.

مقدمه‌ی همه این اتفاقی که رخ می‌دهد مُلک عظیمی است که خداوند از آن اینطور یاد کرده است: « أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا » این ملک عظیم را خداوند به آل ابراهیم داده است و همان حکومتی است که در آخرالزمان شکل می‌گیرد. پس تشکیل حکومت، اولین قدمی است که برای شکل‌گیری مُلک در زمین برداشته می‌شود که به تعبیر امروزی آن را تمدن می‌نامیم.

از ملکی که در آخرالزمان تشکیل خواهد شد، لایه‌های رقیق‌تری در طول تاریخ شکل گرفته است. مثلاً حضرت سلیمان دعا می‌کند که: « رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ». همچنین، حضرت یوسف بهره‌ی رقیق‌تری از مُلک را داشته است. « رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ » یعنی بخشی از مُلک را به من دادی. زیرا حضرت یوسف هیچگاه مُلک نشده و به عنوان دومین فرد مصر شناخته شد.

پس نمونه کامل این ملک در آخرالزمان شکل خواهد گرفت و انبیا هرکدام به میزان بهره‌مندی و شایستگی‌شان، فرصت پیدا کردند تا بخشی از این ملک را تحقق بخشند.

حال، در اینجا دو نگاه وجود دارد، یک نگاه این است که در تاریخ انبیا آمده‌اند و اتفاقاتی رخ داده است که در آخرالزمان تمام اتفاقات با هم اتفاق خواهد افتاد. حال که انسان به گناهان نگاه میکند میبیند که بله، گناهی که در امت‌های متعدد بوده است در مردم آخرالزمان وجود خواهد داشت. و معجزات نیز همچنین.

نگاه دیگر این است که برای خدا زمان مطرح نیست و الگوی اصلی خداوند است و ما از آینده به گذشته می‌آییم. در گذشته با توجه به این الگو هرکسی فرصت پیدا کرده است که بخشی از این جریان را تحقق بخشد و در واقع همه انبیا آمده‌اند که مقدمات حکومت امام زمان را فراهم کنند.

تاریخ زمین از منظر غربیان

جریان غرب تاریخ زمین را اینطور بیان کرده‌اند که در هر قسمتی از زمین گروه‌هایی از انسان‌ها زندگی می‌کردند که به صورتی پراکنده شده‌اند و هیچ‌گاه هم فکر نشده که اینها از کجا بوجود آمده‌اند! بعد از آن بر اساس داروینسمی که بر ذهن ما حاکم است، مردم متوجه نمی‌شده‌اند و از اتفاقاتی طبیعی مانند رعد و برق می‌ترسیدند. کم‌کم اینها را به سحر و جادو و قهر طبیعت و خدایان نسبت می‌دادند، ولی کم‌کم که بشر رشد کرد، متوجه شدند که خدا وجود دارد و بعد از این اینکه علمشان بیشتر شد به این نتیجه رسیدند که به خداوند هم نیازی ندارند و بسیاری از مطالب و پدیده‌ها و اتفاقات خیلی هم به خدا ربطی ندارد و خود انسان می‌تواند بفهمد، مثلاً وقتی طرز کار رعد و برق را فهمیدیم، دیگر چه ربطی به

خدا دارد!! این اتفاق در تمدن غرب اتفاق افتاد و بشر بر قله‌ی خودش ایستاد و گفت که من دیگر بی‌نیازم و نیازی به خداوند ندارم و خداوند مانند ساعت ساز است که ساعت را کوک کرده و رها کرده است و انسان باید خودش آن را درست کند. حال خداوند آمده برای اینکه انحراف اولیه‌ی او که در بشر ایجاد شده بود (بشر به جادوگر و ساحر و ... اعتقاد داشت) را از بین ببرد و اینکار را با فرستادن انبیا انجام داده و در نهایت مردم به انبیا و صحبت‌های ایشان ایمان نیاوردند و به همین دلیل خداوند آن‌ها را عذاب کرده است و ما به اینجا رسیده‌ایم.

تاریخ زمین از منظر دینی

نگاه دیگری که نگاه دینی و اسلامی است وجود دارد که بیان می‌کند که یادمان باشد داستان زندگی بشر از یک نبی به نام آدم شروع شده است. یعنی اولین انسان پیامبر خدا بوده است!

پیامبری که «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، یعنی تمامی علم را داشته است. یعنی خدا را می‌شناخته، نحوه زندگی انسان بر روی زمین را می‌دانسته است و مثلا نیازی نبوده که آنها به صورت کاملا اتفاقی کشاورزی را کشف کرده‌اند. انبیا کشاورزی، دامداری و ... را می‌دانسته است و آمده بودند که به بقیه نسل خودشان نیز آموزش دهند تا در زمین زندگی کنند.

در نتیجه سلسله انبیا را باید متصل به هم تلقی کرد. این میان اختلالی به نام شیطان وجود دارد که تقابلی بین حق و باطل را ایجاد می‌کند. شیطان و **تقابل حق و باطل**، به عنوان یکی از جدی‌ترین اصول فلسفه تاریخ در نگاه ما وارد می‌شود و می‌گوید که من هیچگاه نمیگذارم که به آن حکومت جهانی برسید. زیرا زمانی که این حکومت جهانی تشکیل شود شیطان ذبح خواهد شد.

پس زمانی که انبیا آمده‌اند، شیطان هم آمده و دو خط درست شده به نام حق و باطل و باهم جلو آمده‌اند و به نظر میرسد که انبیا تا به اینجا پیروز بوده‌اند. تاریخ همین است؛ انبیا آمده‌اند مانند دوی امدادی، این امانت را به دست هم داده‌اند. یعنی از حضرت آدم که شروع شده تا حضرت محمد (ص). انبیا متصلا آگاه بوده‌اند که چه وظیفه‌ی او دارند و اصلا پراکندگی وجود ندارد و می‌دانند مسیری را طی می‌کنند که به ظهور امام زمان می‌رسد.

به نظر می‌رسد این الگو، الگوی تمدن سازی است که ما در تبیین چه تمدن اسلامی، چه تمدن غرب و چه هر تمدن دیگری که روی زمین شکل گرفته است وجود داشته است.

سیر تاریخی زندگی انبیا

حال باید ببینیم روی زمین چه اتفاقی رخ داده است؟

یک بحث کمی عمیقتر نظری در مورد زندگی حضرت آدم که در برزخ جنتی بوده اند وجود دارد که اگر بخواهیم در مورد آن صحبت کنیم نیاز به مبانی نظری است که کمی سریع رد می شویم و بیشتر در مورد زندگی زمینی انبیا صحبت می کنیم.

حضرت آدم(ع)

حضرت آدم (ع) حدود ده هزار سال پیش بر روی زمین زندگی می کرده است. فسیل هایی که با قدمت چند صد هزار ساله و چند میلیون ساله یافت می شود احتمالاً برای گونه ماقبل انسان به نام نسناس است که بسیار شبیه انسان بوده اند. شاید اینها همین باشند که در ادبیات معاصر علمی با عنوان نادر تال شناخته می شوند. موجوداتی که از لحاظ فیزیکی بسیار شبیه انسان بوده اند و دارای قدرت ذهنی بالایی بوده اند (بیش از دلفین و شامپانزه) ولی آن فطرت الهی که برای آدم دیده شده در اینها وجود ندارد. پس اگر الان شواهدی مبنی بر اینکه انسان های اولیه در غار زندگی میکردند یافت میشود برای موجودات قبل از ما بوده و ربطی به انسان ندارد. زیرا آدم از ابتدا خانه سازی را می دانسته است و اگر گونه ما قبل ما میتوانسته نقاشی بکشد به دلیل هوش بالایی بوده که داشته اند.

اگر بخواهیم دقیق تر بیان کنیم؛ اولاً زمین محل رفت و آمد و حضور فرشتگان بوده است. سپس خداوند موجوداتی به نام جن را آفرید که آمده اند و روی زمین زندگی کرده اند. سپس جن از روی زمین رخت بر بسته است و به عالم بالاتر رفته است. پس از اینها موجوداتی به نام نسناس آمده اند. شاید بین نسناس و جنیان همزمانی وجود داشته است و در نهایت انسان به زمین آمده است.

در مطالعات معاصر گفته می شود که آدمیزاد احتمالاً با نسناس همزمان بوده است و حتی یک فرضیه برای از بین رفتن نسناس وجود دارد به این صورت که گونه آدم آنها را خورده است!!

ولی گزارش قرآنی که داریم بیان کرده است که آنها قبل از انسان روی زمین زندگی کرده اند و بین نسناس و جن جنگ بزرگ جهانی شکل گرفته است و در آن تمامی موجودات از بین رفته است؛ و شاید الگویی که الان شیطان دنبال می کند همین است که جنگی ایجاد شود که در آن تمامی انسانها از بین بروند. این طور نباید تصور کرد که اگر مومنین در زمین از بین رفتند و حکومت به دست شیطان و حزب شیطان افتاد کار تمام شده است. خیر؛ شیطان در آن حکومتی هم که دست حزب شیطان بیفتد آنقدر اختلاف ایجاد می کند تا همه انسان ها از بین بروند و آخرین انسان کشته شود و پروژه خدا شکست بخورد.

خداوند فرموده است: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» میخواهم جانشینی بر روی زمین قرار دهم که شیطان مخالفت کرده است و قسم خورده که مانع انجام این کار شود. برای همین هدف است که نیاز دارد هیچ انسانی دیگر روی زمین وجود نداشته باشد!

حال تاریخ را بررسی میکنیم! ابتدا باید در نظر بگیریم که برزخ زمینی حضرت آدم (ع) دارای یک صورت زمینی بوده است. یعنی این برزخ بر روی کرات یا مکان دیگری نبوده است، بلکه آدم (ع) و حوا روی زمین خلق شده اند و محل آغاز زندگی انسان بر اساس روایات بین النهرین و به صورت دقیق تر مسجد کوفه بوده است.

کوفه مکان بسیار مهمی است و این جریان اهمیت را پیگیری می کنیم تا برسائیم به آینده ای که قرار است مقرر حکومت امام زمان باشد.

آدم (ع) و حوا به عنوان اولین انسان ها زندگی را بعد از اتفاقات برزخ زمینی که در زمانی به اندازه چند ساعت زمینی رخ داده است بر روی زمین آغاز می کنند و اینکه زندگی با خانواده (اساس تشکیل خانواده زن و مرد است) شروع شده نشان می دهد که اصالت با خانواده است.

این دو بچه دار میشوند که بر اساس روایات، حوا پنجاه دوقلو باردار میشود که اینها با هم ازدواج می کنند و نسل بعدی را شکل می دهند. در بین بچه های آدم و حوا دو پسر به نام های هابیل و قابیل بوده اند که بر سر وصایت حضرت آدم دعوا کرده اند. (همانطور که برای حضرت علی و دیگر پیامبران نیز بوجود آمده است) که قرار بر این بوده است که هابیل بعد از آدم (ع) ادامه دهنده ی جریان حق باشد، اما قابیل (در واقع شیطان) اولین کار خودش را با ایجاد اختلاف بین دو برادر شروع کرده است. هنوز هم ماجرا همین است و وقتی چیز جدی پیش می آید و میخواهیم قدم بزرگی برداریم، شیطان با استفاده از حربه اختلاف بین برادران استفاده می کند و مشکل ایجاد می کند. و در نهایت قابیل هابیل را کشت و اینکه می بینید قابیل نمی دانست چطور باید هابیل را دفن کند و خداوند کلاغی را فرستاد که دانه ای را در زمین دفن کند و قابیل به این طریق متوجه شد، به این دلیل بوده است که قابیل خارج از مدیریت و اطلاع آدم (ع) اینکار را انجام داده است و اگر از حضرت پرسیده بود و یا به طور طبیعی مرده بوده اند حضرت آدم اینکار را انجام می داد. و گرنه با توجه به قرآن قربانی های هابیل و قابیل نشان دهنده ی این بوده است که آنها کشاورزی و دامداری بلد بوده اند.

حضرت شیث(ع)

بعد از آدم (ع) پیامبری به شیث منتقل شد. تا این زمان چیزی به نام تمدن شکل نگرفته است. (یعنی نهاد های مختلف علمی، حکومتی، اقتصادی و .. وجود ندارد.) « كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً » یعنی مردم یک امت واحده بسیطی بوده اند که تا حضرت نوح این شکل از زندگی بشر روی زمین استمرار داشته است. یعنی ابعاد تمدنی هنوز شکل نگرفت است. برای همین است که حضرت آدم اولوالعزم نبوده است. «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» عزم در روایات در اقرار به جریان اهل بیت است. تمام

امامان را تا وجود مقدس امام زمان نیز نام برده اند. این عزمی که در ایجاد مقدمات تمدن سازی برای رساندن انسان به حکومت آخرالزمان ایجاد می کرد در آدم (ع) به اندازه پنج اولوالعزم بعدی نبوده است و در واقع تاریخ را بر اساس اینکه انبیا چقدر زحمت کشیده اند تا نقطه عطفی ایجاد کنند و مقدمات حکومت آخرالزمان فراهم شود به پنج قسمت تقسیم می کنیم.

حضرت ادریس(ع)

بین آدم (ع) و نوح (ع) ظاهراً شانزده نسل وجود داشته است و مابین این دو حضرت ادریس را داریم که جد دوم حضرت نوح تلقی می شوند. ادریس (ع) اولین فردی بوده است که اولین قدم را در این راه برداشت، آن هم با توسعه نهاد آموزش علم بود. یعنی اولین رگه های تمدن سازی که تولید علم در مکتب ادریس شکل گرفته است. ادریس نبی هم در کوفه زندگی می کرده است.

حضرت نوح(ع)

در زمان مابین آدم (ع) و نوح (ع) بت پرستی ایجاد می شود. در زمان حضرت نوح آنقدر زیاد بوده است که دورتادور آنها را بت فراگرفته بود. پس بت پرستی ثانوی است، یعنی بشر با توحید شروع کرده است و شیطان با تحریف، وضعیت را به اینجا رسانده است!

اولین کسی که علیه بت پرستی قیام کرد، حضرت نوح بوده است و یکی از مهم ترین دلایل اینکه ایشان یکی از پیامبران اولوالعزم بوده است نیز همین دلیل است. حضرت نوح 950 سال این دعوت را ادامه می دهد و برای این عقیده جنگیده است، تا اینکه به جایی می رشد که خداوند به حضرت نوح می فرماید که بیشتر از این تعداد دیگر به تو ایمان نمی آورند. در بیشترین حالت گفته می شود که 80 نفر ایمان آورده اند. و سپس نفرینی که حضرت نوح انجام میدهد تا طوفان ایجاد شود. باید دقت شود که این نفرین، از سر استیصال نیست، بلکه مجرای اجرای اراده خداوند است که به واسطه پیامبر اتفاق می افتد. نوح می فرماید: "خداوندا هیچ کسی از کافران را روی زمین باقی نگذار که اگر اجازه بدهی باقی بمانند، کسانی را هم که ایمان آورده اند را گمراه می کنند و فرزندانشان کافر خواهند شد." با توجه به این آیه می توان متوجه شد که ایمان آن هشتاد نفری هم که ایمان آورده اند ایمان محکمی نبوده و در معرض فتنه، سقوط و .. بوده اند. پس با این توصیفات، شیطان در حال رسیدن به مقصود و پیروز شدن است! در این خداوند لطف بزرگی به بشریت می کند و طوفان را می فرستد، با این مثال می توان فهمید که بعضی چیزهایی که ما از آنها به عنوان بلا، فتنه، تحریم و ... یاد میکنیم، ممکن است لطف خداوند باشد تا ما برای مقامی که باید به آن برسیم آماده شویم.

پس از آمدن طوفان، در چند لحظه، تمام سطح زمین را آب می پوشاند و سطح آب به قله کوهها می رسد. این نکته باید مورد توجه قرار بگیرد که کشتی سازی که در این زمان انجام گرفته، به دلیل آموزش انبیا بوده است، زیرا کشتی سازی به

این ابعاد و گستردگی هیچ گاه تا قبل از این در زندگی بشر وجود نداشته است. تصریح قرآن کریم هم این است که این کار زیر نظر خداوند، توسط حضرت نوح انجام شده است. این آموزش ها، آموزش هایی بوده اند که پیامبران وظیفه داشته اند که انجام دهند تا انسان ها بتوانند روی زمین زندگی کنند.

این طوفان حدود سه تا شش ماه طول کشید و روایت داریم که در این مدت از سرزمین کربلا هم گذشته اند «فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ». این آیه اشاره به ماجرای دومی دارد که در کربلا رخ داده است (البته همه انبیا این ماجرا را داشته اند و همه از کربلا گذشته اند و با کربلا و اتفاقات آن به واسطه ی سختی که در این سرزمین دیده اند آشنا شده اند). نوح (ع) سپس با کشتی به سمت کعبه می رود و در مکان کعبه به وسیله کشتی هفت شبانه روز به طواف می پردازد. سپس از آن کشتی پیاده می شوند در حالیکه آب تا زانوی آنها بوده (تنها جایی که در سطح زمین آب فرا نگرفته مکان کعبه بوده است). و تابوتی را از زمین درمی آورند که ظاهراً برای حضرت آدم بوده است.

اگر کوفه را به عنوان مرکز تمدنی در نظر بگیرید، کعبه را اباید به عنوان مرکز جغرافیایی زمین در نظر بگیریم.

سپس از کعبه به سمت کوفه حرکت می کنند و در مسجد کوفه پیاده می شوند. (اینک گفته می شود نوح(ع) در کوههای آرات پیاده شده اند به این دلیل است که از اهمیت کوفه کاسته شود). پس از این، نوح و همراهان ایشان در قریه ای به نام ثمانین (80 نفر) ساکن می شوند و زندگی دوباره ای از مومنان در این دوران شروع می شود. در اینجا، حضرت نوح تابوت حضرت آدم را در منطقه ای پشت کوفه به نام نجف دفن می کند و سپس یک قبر برای خود و یکی دیگر برای امام علی(ع) می سازد.

زمانی که این مردم مستقر می شوند، چیز جدیدی به نام دولت نوح شکل می گیرد و از اولین رگه های ملی که در مورد آن توضیح داده شد. یعنی نوح حکومت تشکیل می دهد و ما از لحاظ علم کلام داریم که شریعت اولین بار در زمان حضرت نوح نازل شده و قبل از حضرت نوح شریعت (قانون) نداشته ایم. حال انسان قرار است کم کم نظمی به زندگی خود بدهد و به سمت ملک برود.

اگر نگاه ما، نگاه رایبسنون کروزویی باشد، گفته می شود که آنها 80 نفر بوده اند که روی زمین زنده مانده اند و با هم متحد شده اند که از بین بروند. اما اینطور نیست! زیرا حضرت نوح پیامبر خداست و پیامبر بزرگی است «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ». خداوند هیچ کس را اینگونه در قرآن تمجید نکرده است. حضرت نوح پس از این با نظم خاصی اصحاب خود را در شهرها جا داد. به عبارتی دیگر تمدن سازی انجام داد. یعنی افراد را گروه گروه به سرزمین های مختلفی که از قبل شناسایی شده بودند مهاجرت داد تا آنها در نقاط اساسی زمین تمدن سازی را شروع کنند.

گروهی در عراق باقی ماندند. گروهی احتمالا به شام رفتند و آثاری از آنها وجود دارد که آنها را به نام تمدن فینیقیه می‌شناسند که آنها بعد از زمانی بت پرست می‌شوند و بت بعل در این تمدن بوجود آمده و ظاهرا در قوم عاد هم وجود داشته است.

« اَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ » و احتمالا همین بت در عربستان نیز به نام هول بعل وجود داشته است. و اگر در اروپا جمعیتی برای زندگی رفته اند از طریق استمرار حرکت این قوم باید باشد.

گروه دیگری از این افراد به سمت مصر رفتند و از لحاظ زمانی تمدنی که در شش هزار سال پیش در این منطقه ایجاد شده است با زمان طوفان نوح برابری می‌کند. یعنی بعد از طوفان نوح دولت و حکومتی توحیدی در مصر شکل گرفته است. پس مصر هم با شیطان آغاز نشده است که گفته شود شیطان پرستی و فراماسونری از ابتدا از مصر بوده است، حتی این احتمال هم وجود دارد که اهرام مصر را انبیا ساخته اند.

گروه دیگری نیز وجود دارند که وارد ایران می‌شوند و هر چیزی که از حکومت و زندگی بشر و تمدن در شرق عراق وجود دارد نتیجه مهاجرت ای افراد باید باشد. اگر به دنبال نشانه‌ای از این افراد در تاریخ ایران هستیم می‌توان از شاهنامه فردوسی استفاده کرد. به تعبیر شاهنامه کیومرث اولین فردی بوده که در ایران حکومت تشکیل داده است. این شخص باید از اصحاب نوح (ع) باشد. حال ممکن است اسم ایشان این نبوده باشد. احتمالا فردوسی با استفاده از اسطوره ها تاریخ واقعی ایران را سروده باشد. زیرا زمانی سعی بر این شده بود که این تاریخ را از بین ببرند. به همین دلیل فردوس فرموده است که "بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی". انسان با سی سال شعر گفتن رنج نمی‌برد. پس معلوم می‌شود که دوران سختی را گذرانده است. زیرا قبل از فردوسی دقیقی طوسی این کار را انجام می‌داده است و کشته شده بود.

پس اینکه ما آریایی هستیم و از بازمانده‌های دوران یخبندان هستیم اعتبار ندارد. زیرا دوران یخبندان در حدود 12 هزار سال پیش رخ داده است ، درحالیکه حضرت آدم حدود 10 هزار سال پیش بوده‌اند. پس تمام افرادی که امروزه وجود دارند همه از ذریه اصحاب نوح(ع) بوده اند.و تمدن‌هایی که بعد ها در آسیا ایجاد شده و توسعه پیدا کرده است همه از ایران بوده است. مثلا تا قبل از حمله انگلیسی‌ها تمام فرهنگ ایران آنجا وجود داشت و هنوز نسخه‌های دست‌نویس ما آنجا بسیار است.

گروه دیگری هم وجود دارند، بومیان آمریکا! حضور این بومیان را باید قبل از ورود کریستف کلمب تبیین کنیم.جامعه نوح (ع) کشتی سازی را بلد بودند و می‌توانستند کشتی بسازند و حمل نقل دریایی داشته باشند. ظاهرا افرادی که در آمریکا زندگی کرده‌اند محصول دو مهاجرت بوده اند: اول از طرف ایران به سمت چین و از آنجا از طریق اقیانوس آرام وارد آمریکا شده اند و این فرضیه بسیار جدی است و محل سکونتی که در این قاره ساکن شدند آمریکای شمالی و منطقه کانادا بوده است که گفته می‌شود کانادا از ریشه خانه دا به معنی سرزمین مادری بوده است.فردی که در این مورد تحقیق کرده است در

مورد نام نیاگارا به این نتیجه رسیده که این نام وقتی کسی با روح بزرگی صحبت می‌کند و از او فاضلانه می‌خواهد استفاده می‌شود (معنای نیایشگر!). همچنین بسیاری از آداب و رسوم که در ایران وجود دارد آن جا نیز وجود دارد. بسیاری از اسامی مشترک است! و ...

مهاجرت دوم که از طریق حرکت از آفریقا به سمت غرب بوده است در دوران اسلامی بوده است. مثلا کالیفرنیا به معنای خلیفه هارونیه بوده است. (انگلیسی‌ها هنوز به خلیفه کالیفه می‌گویند.) و این یقینی است که قبل از کریستف کلمب دوره ای ایرانیان با این سرزمین در رفت و آمد بوده اند. و بسیاری از بومیان آنجا مسلمان شده بودند و شاید به همین دلیل بوده است که بومیان قتل عام شدند.

بعد از نوح در عراق دو قوم داریم. اول عاد و سپس ثمود. (سرزمین‌های دیگری هم برای این دو پیامبر گفته شده است، اما مزار این دو در نجف قرار دارد.) از لحاظ تاریخی اگر بخواهیم تطبیق دهیم، قوم عاد و ثمود دو قوم آکد و سومر بودند.

زمان تقریبی ذوالقرنین در این زمان است و نه 2500 سال پیش که این شخص را با کوروش یکی می‌پندارند. این زمان حدود چهار هزار سال پیش و نزدیک دوره حضرت ابراهیم است. وجود دارد که اولین دو نفری که با هم مصافحه کرده اند ذوالقرنین و ابراهیم (ع) بوده‌اند. حضرت خضر هم از سربازان و لشکریان ذوالقرنین بوده است. در اینجا، ذوالقرنین ملک را در ادامه ملک حضرت نوح به اوج میرساند، که البته بعدا سقوط می‌کند.

حضرت ابراهیم (ع)

حضرت ابراهیم در منطقه کوفه در قریه‌ای به نام بکوس به دنیا آمده است. حمل مادر ابراهیم (ع) به صورت مخفی بوده است. این نشان از این دارد که نمرود به دنبال ابراهیم بوده و منطقه منطقه‌ای امنیتی بوده است. به همین دلیل گفته می‌شود که ابراهیم (ع) تا 18 سالگی در حاشیه شهر و در غار زندگی می‌کرده است. زمانی که بزرگ می‌شوند به بابل که شمال کوفه بوده می‌رود. این شهر به عنوان باب الله ساخته شده است و قرار بوده شهری باشد (شهر در مقام اسلامی باید جایی باشد که انسان را به خدا برساند) که باب الله است. این شهر، باب ورود به جایی در غرب شهر به نام کربلا است. کربلا قرب الله است و جوار خداوند است و اینکه باب الله را در شرق کربلا ساختند به این دلیل بوده است که دروازه ورود به کربلا باشد. در زمان ابراهیم (ع) بابل پر از بت شده بود. یعنی فرزندان 80 نفر همراه نوح (ع) که در طوفان بوده‌اند، پس از چندین نسل بت پرست شده‌اند.

حضرت ابراهیم با اتفاقاتی که رقم می‌زنند باعث می‌شود که نمرود نتواند او را سریعاً بکشد. و پس از سه ماه جمع کردن هیزم او را به آتش می‌افکند که آتش به گلستان تبدیل می‌شود. و همین اتفاق، باعث می‌شود که به دلیل افکار عمومی نتوانند ابراهیم (ع) را بکشند. ابراهیم تا حدود 70 سالگی در عراق باقی می‌ماند و دعوت خود را ادامه می‌دهد. در این مدت فقط حضرت لوط و ساره به ایشان ایمان می‌آورند. و پس از اینکه دیگر دین خدا پذیرش نداشته، خداوند فرمان مهاجرت

می‌دهد. این مهاجرت به سمت سرزمین فلسطین بوده است. فلسطین سرزمین دوم بوده است. فلسطین از لحاظ جغرافیای استراتژیک، مرکز ارتباطی و تبلیغی جهان است. (با اروپا، افریقا و آسیا ارتباط دارد.) به همین دلیل این مکان چند فرهنگی است و دین خدا به تدریج رشد می‌کند. در واقع، قرار بر این بوده است که ابراهیم (ع) در فلسطین مستقر شود و سپس دین خدا را در آنجا به حاکمیت برساند و سپس به تمام زمین پخش کند. در حد اشاره که ابراهیم دو پسر داشته اند که بسیار استراتژیک بودند. یکی از فرزندان در فلسطین باقی می‌ماند تا ماموریت ابراهیم(ع) را به اتمام برساند. و فرزند دیگر برای اینکه خداوند یک ذخیره آخرالزمانی ایجاد کند به سرزمین دیگری مهاجرت می‌کند و در آنجا مخفی می‌شود. این سرزمین یک بیابان خشک است که محل توجه هیچ کسی نبوده است و در جنگها هیچ دولتی به آن توجه نداشته است. عربستان این سرزمین است.

عربستان سرزمین سوم است. این منطقه دقیقا مرکز جغرافیایی زمین است. این منطقه از لحاظ زمین شناختی روی صفحه‌ای به نام Arabic plate که یکی از ثابت‌ترین نقاط کره زمین است و هیچ زلزله‌ای در آن رخ نمی‌دهد و به همین دلیل است که آباد نیست. و همین باعث شده بتواند نطفه پیامبر آخرالزمان را حفظ کند.

حضرت یعقوب(ع) و حضرت یوسف(ع)

فرزند اسحاق، یعقوب؛ دوازده فرزند دارد که یکی از آنها حضرت یوسف است. وصایت به ایشان منتقل می‌شود، اما اختلاف بین برادران باعث می‌شود که یوسف به مصر برود. (این مهاجرت از تدبیر های خداوند است). این مهاجرت باعث میشود که یعقوب و فرزندان و خاندان به مصر مهاجرت کنند و فلسطین را رها کنند. مصر چهارمین سرزمین است. و از لحاظ جغرافیایی، اردوگاه تربیتی و فرهنگی زمین است. در آخرالزمان نیز این منطقه مرکز تبلیغی امام زمان خواهد بود. با مهاجرت فرزندان یعقوب به مصر دوران ابراهیمی پایان می‌یابد. در پایان دوران ابراهیمی قسمتی از ملک به وسیله یوسف (ع) محقق می‌شود. حضرت یوسف و حضرت یعقوب در همین قوم فوت میکنند و همواره مردم را پند می‌دادند که «وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» شما ماموریت بزرگی دارید و قرار است دین اسلام را که دین تمام انبیا بوده است را از قدس به سراسر جهان پخش کنید. اما آن اراده‌ای که باید در قوم زمینه ساز ظهور وجود داشت در این مردم وجود نداشت، به همین دلیل خداوند این مردم را وارد یک دوره سختی و آزمایش کرد.

حضرت موسی(ع)

فرعون بر این قوم فرمانروایی کرد. فرعون مستقیما با شیطان ارتباط داشت. (اینکه گفته می‌شود فرعون از جنیان صرفا برای شهرسازی استفاده میکرده اشتباه است، زیرا او به وسیله شیطان در جریان تمام ماجرا بوده است.) او از وجود منجی اطلاع داشته و حتی گفته می‌شود که از شب شکل گیری نطفه هم یا به واسطه خواب خود یا منجمان آگاهی داشته است. فرعون به همین دلیل قوم بنی اسرائیل را به استضعاف کشاند، چون اگر به خاطر خانه‌سازی و شهرسازی و بردگی بود نباید پسران

بنی اسرائیل را می‌کشت، زیرا به پسران به عنوان نیروی کار می‌توانست نگاه کند. هدف فرعون ایجاد وحشت بین مردم بنی اسرائیل بوده است. فرعون به این طریق شرایط سختی را برای بنی اسرائیل ایجاد کرد و این باعث انسجام بنی اسرائیل شد. (لطف خداوند!) . سپس حضرت موسی بر آنها ظهور کرد. با اتفاقاتی که برای حضرت موسی رخ داد (اژدها شدن عصا و ...) باعث شد که حضرت موسی چهل سال فرصت کنند تا در مصر قوم بنی اسرائیل را آماده کند و در نهایت در یک شب ششصد هزار نفر را سازماندهی کرد و از مصر فرار کنند. سپس فرعونیان به تعقیب آنها میروند. احتمالاً این واقعه در کنار دریای سرخ اتفاق افتاده است. زیرا این مردم کنار رود نیل زندگی میکردند و نمی‌توانند به این سو فرار کنند. عبور از دریا یک آزمایش از طرف خداوند بوده است تا هم قدرت خود را به نمایش بگذارد و هم باعث از بین رفتن سپاه فرعون شد. سپاه فرعون یک میلیون و ششصد هزار نفر بوده است که همه غرق شده‌اند. بنی اسرائیل ششصد هزار نفرند که سابقه چندصد ساله در حکومتداری داشته‌اند و با غرق شدن فرعونیان می‌توانسته‌اند به مصر بازگردند و آنجا حکومت تشکیل دهند. اما اینکار را انجام ندادند، زیرا ماموریت آنها در فلسطین بوده است. این قوم هنوز برای ورود به مصر آماده نبودند، به همین دلیل حضرت موسی 10، 15 سال در کوه طور ساکن شد تا آموزش‌های لازم را به قوم دهد. این آموزشها را بعدها صهیونیست‌ها هم به دست می‌آورند و از آن استفاده می‌کنند. (آموزشهایی در زمینه‌های مدیریت و چهره‌شناسی و ...).

موسی پس از آمادگی قوم به آنها فرمان می‌دهد که وارد سرزمین فلسطین شوند که قوم می‌ترسند (هنوز هم این ترسو بودن در وجودشان وجود دارد.) و وارد نمی‌شوند و می‌گویند «فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبِّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» و کم کم از حضرت موسی (ولایت) فاصله می‌گیرند و حضرت موسی هم نفرین می‌کند که بین من و اینها فاصله بینداز. همین امر باعث می‌شود که بنی اسرائیل 40 سال در سرزمین سینا آواره شوند و راه را گم کنند و نه بتوانند به مصر بروند و نه بتوانند به فلسطین بروند. این 40 سال لطف خداوند بوده تا شاید نسل عوض شود و قوم به راه راست بروند که این اتفاق نمی‌افتد. در این میان حضرت موسی گم می‌شود و به احتمال زیاد به دست قوم کشته می‌شود.

حضرت یوشع(ع)

بعد حضرت موسی حضرت یوشع که خواهرزاده حضرت موسی بوده اند برای رهبری قوم می‌آید و آنها را به فلسطین می‌برد. اما برای اینکه این قوم بتوانند قوم زمینه ساز باشند دیر است و این ویژگی خود را از دست داده‌اند.

داوران و حضرت داود(ع)

بعد از یوشع(ع)، 15 نفر از پیامبران بر این قوم حکومت می‌کند که داوران نامیده می‌شوند و به آنها پیامبر نمی‌گویند و پادشاه خطابشان می‌کنند. سپس حضرت داود می‌آید و قوم درخواست یک پادشاه از داود می‌کنند که بعد از آزمایش به وسیله طالوت در جنگ با جالوت بر این قوم حکومت میکند.

حضرت سلیمان (ع)

بعد از داود (ع) حضرت سلیمان پادشاه می شود و نمونه‌ی نازلی از حکومت آخرالزمانی را شکل می‌دهد. در این زمان تمامی حیوانات و جنیان در اختیارشان قرار می‌گیرد. (پس وقتی گفته می‌شود این حکومت، حکومت نازلی از حکومت امام زمان است، پس در ذهنتان بیاورید اینکه جنیان در اختیار انسان قرار بگیرد چیز عجیب و غریبی نیست. اینها را باید در ذهنمان متصور شویم تا متوجه شویم که وارد چه نوع حکومت و تمدنی خواهیم شد و با تمدنی که در تلقی می‌کنیم بسیار متفاوت است.)

بنی اسرائیل

بعد از سلیمان، بنی اسرائیل دچار سقوط می‌شود و دو پاره می‌شوند. یکی کشور اسرائیل در شمال و دیگری یک کشور در جنوب به نام یهودیه! ظاهراً یهودیه آشوریان در عراق را تحریک می‌کنند و آنها به اسرائیل حمله میکنند و آنها را از بین می‌برند. در اینجا ده سبط از دوازده سبط بنی اسرائیل که در اسرائیل زندگی می‌کرده‌اند از بین می‌روند. در واقع، هولوکاست واقعی بین خودشان اتفاق افتاده است. پس از این اتفاق، در هر زمانی که بلایی سر یهودیان آمده است توانسته‌اند باز متمرکز شوند که این نشان از تصفیه درون گروهی خودشان دارد. این حزب شیطان، شروع به تصفیه خودشان کرده اند تا اسرائیل کاملاً به حزب شیطان تبدیل شود.

این قوم دروغ بزرگی به نام اسارت بابل را درست کردند. بعد آشوریان، بابل‌ی ها در عراق حاکم می‌شوند و به کشور یهودیه حمله میکنند که ظاهراً این حمله توافقی بوده است. این قوم وارد میشود و معبد سلیمان را نابود می‌کنند، تورات را آتش می‌زنند و ساکنان یهودیه را به عنوان اسیر به عراق یعنی مرکز زمین می‌برند. احتمالاً یهودیان برای اینکه بدون دردسر وارد عراق شوند این ماجرا را طراحی کرده‌اند. مانند 11 سپتامبر که آمریکا با استفاده از آن به عراق حمله کردند و دیگر خارج نشدند. یهودیان چون می‌دانستند که حوادث مهم آخرالزمانی در این سرزمین رخ خواهد داد در این سرزمین مستقر شدند.

این افراد در حکومت بخت النصر و به ویژه حکومت پسر او نفوذ کردند و در این زمان نه تنها تاجر بودند، بلکه دارای منصب حکومتی بوده‌اند. پس نمی‌توان گفت که اینها اسیر بوده‌اند زیرا به مرور زمان حکومت عراق را به دست گرفته بودند.

این افراد پس از عراق، تمایل داشته‌اند که به ایران بیایند، زیرا میدانستند که ایران سرزمین پنجم است و سرزمینی است که به تصریح روایات آخرالزمان در این سرزمین رخ می‌دهد.

البته این افراد می‌دانستند که این سرزمین جدای از سرزمین های دیگر است و به مثابه منبع انرژی برای دیگر سرزمینهاست، به همین دلیل شعار این افراد از نیل تا فرات است!

کوروش

به دلیل همین تمایل برای نفوذ، فردی به نام کوروش را که ایرانی نبوده است و ظاهراً در استپ‌های شمالی روسیه زندگی می‌کرده است تجهیز می‌کنند و او هم به عرصه‌های پایین سرزمین خود حمله می‌کند. این حمله در زمانی رخ می‌دهد که ایران در سرزمین خود دارای قریب به 30 تمدن است و این تمدن‌ها در حال اتحاد هستند و در آستانه تشکیل یک حکومت بزرگ توحیده بوده‌اند. یعنی زمانیکه در تمام سرزمینها بت پرستی رواج داشته ایران در حال شکل دهی حکومت توحیدی بوده است و این قبل هخامنشیان بوده است که ثبت تاریخی شده است.

کوروش با حمله به ایران تمام این را بر هم می‌زند و سپس بیان می‌کند که من یهودیان را آزاد کردم!!

بعد از آزادی یهودیان، کوروش به آنها می‌گوید که شما آزادید و می‌توانید به سرزمین خود اورشلیم بازگردید. اما همه این افراد به قدس بر نمی‌گردند. گروهی از این افراد در منطقه پخش می‌شوند، گروهی در عراق باقی می‌مانند و گروهی در حکومت ایران نفوذ می‌کنند. (قتل عامی که در زمان خشایار شاه رخ می‌دهد.) و گروه دیگری به عربستان می‌روند که دلیل اینکار را ترس قتل و کشتار گفته‌اند و گفته‌اند به جایی رفته ایم که بیابان باشد و کسی به ما کاری نداشته باشد. اما آنها اینکار را به دلیل این انجام داده‌اند که منتظر پیامبر آخرالزمانی بوده‌اند تا او را از بین ببرند. و به همین دلیل است که در مدینه مستقر می‌شوند و نه مکه، زیرا حکومت پیامبر آنجا تشکیل شده و از آنجا گسترش پیدا کرده است.

و در نهایت گروهی به وسیله کوروش و خشایار شاه تجهیز می‌شوند و به قدس می‌روند. این گروه گروه کاملاً نخبه‌ای هستند که بنیان گذار دینی به نام یهود می‌شوند. این گروه، دارای یک رهبر به نام عزرای کاهن بوده است که بعد از اینکه تورات آتش زده شد با توجه به محفوظات خود آن را دوباره می‌نویسند که بسیار در آن تحریف کرده است. در اینجا دیگر قوم بنی‌اسرائیل تمام می‌شود و قوم جدیدی به نام یهود ایجاد می‌شود که به مقابله با حضرت محمد می‌پردازند. (قرآن هرگاه در مورد بنی‌اسرائیل صحبت کرده برای قبل زمان پیامبر و زمانی که در مورد یهود صحبت کرده به زمان حضرت محمد (ص) اشاره دارد.)

حضرت عیسی (ع)

حضرت عیسی در این قوم برای اینکه آخرین اتمام حجت را انجام دهد ظهور می‌کند. اما اینکار انجام نمی‌شود و حضرت عیسی به عنوان ذخیره آخرالزمانی معراج می‌کند. زیرا احتمالاً در آخرالزمان وقایعی اتفاق خواهد افتاد که نیاز دارد حضرت عیسی افشاگری‌های بسیاری انجام دهد و فتنه‌ی سنگینی را کنترل کند.

زمان اسلام

از زمان حضرت اسماعیل به بعد ، فرزندان ایشان در مورد نطفه آگاهی داشتند و از آن محافظت می کردند. که از جانب حزب شیطان هم اینها را ترور می کردند، که جدیدترین آنها جناب هاشم جد پیامبر بوده است.

در زمان پیامبر اکرم، تمدنی کم کم شروع به شکل گیری می کند. این تمدن قرار بوده است با ادامه امامت مستقر شود و به هدفی که قرار بوده است برسد، اما در آن نفوذ کردند و سعی بر این شد که این تمدن را از بین ببرند.

البته، پیامبر کار خود را در 10 سال، آنقدر انجام داده بوده اند که با اتفاقاتی که بر سر اسلام آمد (90 سال حکومت بنی امیه، 500 سال حکومت بنی عباس) باعث شد که در قرن چهار اسلامی، تقریباً تمامی کشورهای اسلامی حکومت شیعی داشته باشند. در ایران آل بویه، در مصر فاطمیون، در شام بنی حمدان و ...

همه ی آن چیزی که ما به عنوان تمدن نوین اسلامی می شناسیم، برای زمانه ایست که تمدن شیعی حاکم بوده است. (این حکومت شیعی، ذیل اهل بیت نبوده است.)

بر اساس روایات، قومی به نام قوم ترک وجود دارد (این با ترکی که امروزه ما می شناسیم متفاوت است. ترک آذربایجان از لحاظ نژادی با این قوم کاملاً فرق میکند و به دلیل همجواری این نام رویشان گذاشته شده است. وگرنه اینها، آذری یا آرائی و یا ایرانی هستند!) . ساکنان شمال شرق ایران از دریاچه آرال تا چین جز این قوم محسوب می شوند. این اقوام چون در عرض جغرافیایی که بالای حد تعادل طبیعت قرار دارد زندگی میکنند تمدن سازی در این اتفاق نمی افتد. (کوروش هم از این سرزمین آمده است.) این سرزمین، سرزمین پنجم است که حزب شیطان است.

هر زمانی که ایران در حال رشد بوده است به طریقی از این سرزمین به ایران حمله شده است. این قوم، قوم جنگجوی بی تمدنی است که وقتی به عرصه های پایین تر خود حمله می کنند نمیتوانند تمدن سازی کنند و فقط غارت می کنند و بر میگردند.

معادل این قوم در غرب، وایکینگ ها هستند و مردمی که اما امروزه به اسم روس می شناسیم در واقع وایکینگهایی هستند که در قسمت ترک ساکن شده اند و خود ترک نیستند. گروهی از این قوم در زمان آل اربل ارسلان سلجوقی در روم (ترکیه امروزی) ساکن شدند و روم از ترکها پرشد. ترکیه امروز هم از بازماندگان این گروه هستند.

در دورانی که تمدن شیعی در تمام جهان اسلام در حال گسترش است، ابتدا غزنویان و سپس سلجوقیان و سپس خوارزمشاهیان بر ایران حکومت کردند. افرادی که اهل سنت متعصب ضد شیعه بودند. این افراد شیعه کشی راه انداختند . و باعث تغییر چهره ی جهان اسلام شدند و مدارس عظیم همه به نظامیه هایی تبدیل شدند که در آن فقه شافعی تدریس می کردند و به مرور هم جریان عقلگرایی را کنار گذاشتند و ...

در این زمان شیعه در ذیل حکومت سنی در حال از بین رفتن بود که به لطف خداوند قوم مغول به ایران حمله کردند. این قوم دارای هیچ دینی نبود (نه شیعه و نه سنی)، به همین دلیل تمامی سرزمین را بار دیگر با خاک یکسان کردند. در این زمان، شیعه توانست نفوذ کند و قدرت به دست بیاورد. سپس بعد از این اتفاقات، حکومت ایلخانیان و تیموریان به قدرت می‌رسند که از قوم مغول بوده‌اند. در این زمان، اوج تمدنی که برای شیعه در طول تاریخ بوجود آمده است در این زمان بوده است.

در این بین، جنگ‌های صلیبی بین مسلمانان و مسیحیان رخ می‌دهد که یهودیان هم نظاره گر و هم مدیر این جنگ‌ها بودند، تا انرژی هر دو طرف تخلیه شود و میراث تمدنی اسلام به اروپا برود که بتوانند با استفاده از آن، اروپا را متحول کنند، که به همین وسیله هم تمدن غرب را درست کردند.

ایران

برای ایران هم، گروهی با دیدگاه صوفیانه و دنیا گریز که کم کم با فراماسونری ادغام کردند و تشکیلاتی ایجاد شد و از منطقه شام به ایران آمدند تا به نام اسلام در ایران حکومت کنند و ظرفیت تمدن سازی اسلامی ایران را تخلیه کنند. در این زمان از لبنان و ... علما وارد ایران شدند و کاری کردند که صفویه ناچار شد اظهار تشیع کند و این حکومت تبدیل به یک حکومت شیعی جدی شد. به همین دلیل غرب برای جلوگیری از این قدرت، عثمانیان را تجهیز و به جنگ با ایران فرستاد. پس، ایران با ادعای تشیع و عثمانی با ادعای تسنن، در حساس ترین منطقه زمین به تحریک اروپاییان جنگیدند و هر دونا بودند شدند. بدین ترتیب، بقایای تمدن اسلامی به تحریک غرب و به وسیله خودمان نابود شد.

تمدن غرب

روم در سال 1313 در حال مسیحی شدن بود که حزب شیطان آن را طاقت نیاورد و باعث شدند تمام اقوام وحشی که در اطراف روم ساکن بودند (ژرمن ها، فرانک ها، مجارها و ...) به روم حمله کردند و آن را نابود کردند. پس از این، اروپا 1000 سال وارد تاریکی قرون وسطی شدند (در زمانی که اسلام در حال رشد بوده است). در پایان یهودیان یک تغییر شکل در اروپا ایجاد کردند، کشورهای جدید ساختند و آنها را به سمت پادشاهی بردند. و تنها یک منطقه به نام ایتالیا را آزاد گذاشتند تا بتوان از آنجا رفت و آمد کرد. و رنسانس از این مکان اتفاق افتاد.

ایتالیا مرکز تجمع یهودیان بود و در واقع تمدنی که ساخته شد تمدن یهودیان بود. (دین تحریف شده حضرت موسی که تبدیل به حزب شیطان شدند).

تمدن و علمی

در سال 1453 تمدنی ایجاد کردند که برای این کار کارهایی انجام دادند. در ابتدا تحول علمی ایجاد کردند که در آن خدا و پیامبر را کنار گذاشتند و به انسان بها دادند که به وسیله آزمایش و تجربه کار خود را انجام خواهد داد. و علم تجربی را حاکم کردند و بیان کردند که بالاتر از این علم دیگری وجود ندارد (در حالیکه نازلترین علم موجود، علم تجربی است).

دوم؛ تحولی در دین ایجاد کردند. دین تحریف شده مسیحیت را بار دیگر تحریف کردند (1521) و پروتستانتیزم را درست کردند، که قرائتی یهودی از دین مسیحیت بود. یعنی دینی که به نام مسیحیت باشد و به نام یهودی حکومت کند.

همچنین، از لحاظ پایگاه جغرافیایی، آمریکا را با کشتار 90 میلیون سرخپوست و برده‌داری 13 میلیون آفریقایی، ایجاد کردند.

سپس با جنگ‌های جهانی، ابتدا این الگو را وارد اروپا و سپس وارد سرزمین‌های اسلامی کردند. اصالت این آمریکایی‌ها به بنی امیه بازمی‌گردد و در اصل بنی امیه هستند.

پس از اینکه بنی عباس به قدرت رسید، تمام بنی امیه را از بین نبرد و بنی امیه، در آندلس واقع در جنوب غربی اروپا (اسپانیای امروزی) ادامه حیات دادند تا سال 1492.

در سال 1492، دو اتفاق مهم روی داده است، ابتدا سقوط آندلس که مسیحیان، بنی امیه را بیرون کردند و سپس کشف آمریکا.

یعنی امویان پس از سقوط آندلس، به آمریکا رفتند و از آنجا به سرزمین‌های اسلامی آمدند. حکومت اردن امروزی، یک نمونه از حکومت امویان است. در واقع، بنی امیه بار دیگر وارد منطقه خاورمیانه شد تا آماده استقبال اتفاقات آخرالزمانی باشد. این بین، انقلاب اسلامی رخ داد و اگر امروزه آمریکا در مقابله با ایران است و یا همه به آشوب افتاده‌اند به دلیل این نیست که نفت آمریکا در منطقه به خطر افتاده است، بلکه شرایط و زمینه‌سازی ظهور در حال شکل‌گیری است.

پایان